حق با شماست

info@jamejamdaily.ir

روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

 # مصادره_زمین

یوسفوند از لرستان:

چرا قاضی محترم شهر دورود استان لرستان زمینی را که ۶۰ سال پیش بنده احیاء و در آن کار کردم به نفع شخص دیگری مصادره کرد؟ پس حق و حقوق من چه می‌شود؟

#پتروشیمی_کارشکن

شیرزاد از تهران:

کارخانه‌های پتروشیمی که وظیفه اصلی تامین مواد اولیه صنعت کشور را به‌عهده دارند، با کارشکنی و صادرات، سعی در گرانی محصولات خود دارند و امیدوارم هر چه زودتر با این افراد مقابله شود.

#دستفروش_منطقه۱۹

احمدی از تهران:

حدفاصله میدان جهاد تا حرم امام(ره) در اتوبان تهران - قم به علت بساط دستفروشان همیشه ترافیک است که چهره زشتی دارد و شهرداری منطقه ۱۹ اقدامی بابت ساماندهی این وضع نکرده است.

#آسفالت_اسلامشهر

ارزنده از تهران:

آسفالت صالحیه اسلامشهر حدفاصل صالح‌آباد تا علی‌آباد خراب است و به رسیدگی و بازسازی نیاز دارد.

 # قبض_ابهام

شهسواری از تهران:

قبوض تلفن دیگر صادر نمی‌شود و فقط پیامکی با عنوان قبض جدید برای صاحب خط تلفن ارسال می‌شود. این باعث شده شهروندان از موارد هزینه‌کرد خود خبر نداشته باشند.

 # پایین‌شهر_شهردار

مشکینی از تهران:

امیدوار بودیم شهردار جدید تهران نگاه ویژه‌ای به مناطق پایین شهر داشته باشد و بتواند تا حدودی این مناطق را محرومیت‌زدایی کند، ولی هیچ اتفاق خوشایندی در یک سال اخیر مشاهده نشده و فقط دریافت انواع و اقسام مالیات و عوارض و... باب شده است.

 # نظافت_محرم

جمعی از شهروندان:

با توجه به فرا رسیدن ماه محرم، امیدوارم شهروندان به فکر پاکبانان عزیز باشند و کار این افراد را چند برابر نکنند. امیدوارم امسال عزاداران عزیز توجه ویژه ای نیز به محیط زیست داشته باشند و با پرهیز از استفاده از ظروف یک بار مصرف به سهم خود برای حفظ محیط زیست تلاش کنند.

 # پل_مکانیزه

کاویانی از تهران:

از شهرداری منطقه ۱۵ درخواست می‌شود پل عابر پیاده اتوبان بسیج - آهنگ را مکانیزه کند.

استان‌های زیادی در جنوب شرق کشورمان با بحران آب دست و پنجه نرم می‌کنند

بی‌آبی، درد چندین ساله شهرهای سیستان و بلوچستان است
دردی که حالا به دست نیکوکاران دوامی شود

نذر آب روی آتش خشکسالی

لیلا شوقی

جامعه

توفان شن به پا شده است. باد می‌پیچد و غبار خاکی به دنبالش راه می‌افتد. جاده در خاک فرو می‌رود. چشم، چشم را نمی‌بیند. ماشین می‌زند به دل توفان و می‌تازد. باد می‌پیچد، خاک می‌خورد به پنجره‌ها، غبار می‌نشیند روی شیشه‌ها و همه چیز محو می‌شود. ماشین از توفان که بیرون می‌آید، صحنه طور دیگری می‌شود. تا چشم کار می‌کند، خاک است و خاک. رنگ غالب منظره، کرمی است. یك درختچه هم در بیابان دیده نمی‌شود. زمین بیابان تشنه و ترك خورده است. اینجا شهرستان هامون استان سیستان و بلوچستان است. جایی که تا چند ماه قبل زیر سیل رفته بود و حالا این خشکسالی است که می‌تازد و حکمرانی می‌کند. شاید به خاطر همین است که مانند سال قبل نذری به راه افتاده است، به نام نذر آب و در آن رنگ خوش آبی، بین اهالی ۵۲۰ روستایی که مشکل آب دارند، توزیع می‌شود.

از دور، خانه‌های خاکی خودشان را نشان می‌دهند. خانه‌های کوتاه و کوچك کنار جاده از دل بیابان قدعلم کرده‌اند. پرنده پر نمی‌زند. هیچ جنبنده‌ای وجود ندارد. بسیاری از روستاها خالی‌اند و این صدای هوهوی باد است که در آنها خانه گزیده است. به روستای صیادان که نزدیك می‌شویم، ناخودآگاه جمعیت بیشتر می‌شود. روی تابلوی سبزرنگ جاده، اسم صیادان به چشم می‌خورد. یکی از اهالی ده که لباس بلوچی به تن دارد، می‌گوید همه اهالی این ده صیادند، شغلی که حالا به خاطر خشکسالی سراسری استان و خشك شدن تالاب هامون و دریاچه به تاریخ پیوسته است، حالا بسیاری از صیادان خانه‌هایشان را رها کرده‌اند. باد می‌پیچد در بیابان و شعر حزین لاهیجی در فضا می‌پیچد: «(صید) در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد.»

سهمیه ۲۰ لیتری

حیاط خانه کوچك است. گوسفندها، مرغ‌ها، بوقلمون‌ها و بزها همه با هم سنفونی گذاشته‌اند و یکصدا می‌خوانند. گوشه حیاط کوچك یك منبع بزرگ سفیدرنگ ۲۰ هزار لیتری آب گذاشته‌اند. اینجا خانه شورایاری ده، مسعود راشکی است و این منبع هم نذر آب است. او به ما می‌گوید: از سال گذشته طرح نذر آب هلال احمر شروع شد و در تیر و مرداد که این ناحیه با مشکلات آب روبه‌رو می‌شود، هر روز این منبع پر شده و مردم هم سهمیه خود را برمی‌دارند. سهمیه آب هر نفر از اهالی، ۲۰ لیتر - حجمی تقریبا به اندازه ۱۳ بطری آب معدنی - است. در طرح نذر آب امسال که تا پایان شهریور انجام می‌شود، از ۱۱ استان مختلف کشور برای اجرای طرح به استان جنوب شرقی آمده‌اند. سال گذشته ۱۲۶۵ تانکر آب توزیع شد؛ امسال این تعداد به ۱۹۷۴ تانکر رسیده است. او توضیح می‌دهد که آب حالا در این ده، حکم گنج دارد و به خاطر همین است که منبع در خانه شورایاری نگهداری می‌شود. این روستا و بقیه روستاهای اطراف در شیب قرار دارند و همین باعث شده آب لوله‌کشی شهرستان، قطع و وصل شود. به گفته او در برخی از روستاهای اطراف حتی دزدی منبع آب هم اتفاق افتاده است. چند ماه پیش اما سیل آمد و روستا، تالاب و بیابان پر از آب شدند؛ این اما باعث نشده است که مشکلات کم‌آبی و بحران آب از بین برود. به گفته راشکی تنها اتفاقی که سیل ایجاد کرده، این است که تا ده روز پیش، کمی آب بود. حالا اما رنگ آبی، رنگ باخته و دوباره رنگ خاکی است که به چشم می‌خورد. راشکی می‌گوید که تا چند سال پیش ۱۲۰ خانواده در این ده زندگی می‌کردند، حالا اما تنها ۶۳ خانوار در ده باقی مانده‌اند. اهالی بیکارند و بسیاری از خانواده‌ها نمی‌دانند چه کار کنند.

با پول یارانه زندگی می‌کنم

بعضی از خانه‌ها خالی از سکنه‌اند و کسی در آنجا نیست. محمد اما در خانه‌اش ایستاده و با دست‌های پینه‌بسته‌اش برایمان دست تکان می‌دهد. ۴۲ سال دارد، بیش از این اما به او می‌خورد. دندان‌هایش همه ریخته‌اند و سه بچه دارد. محمد بیکار است و شغلی ندارد و روزگارش را با پول یارانه می‌گذراند. او تأکید می‌کند: «شانس آوردم شناسنامه دارم، وگرنه یارانه هم نداشتم.» البته فقط او و سه فرزندش شناسنامه دارند و همسرش شناسنامه ندارد؛ هرچند پول یارانه کفاف زندگی‌اش را نمی‌دهد و پولی ندارد که برای بچه‌هایش لباس و کفش بخرد و بچه‌ها با پای برهنه روی شن‌ها و خرده شیشه‌های توی بیابان می‌دوند و بازی می‌کنند. خودش هم لباس‌های بلوچی‌اش پاره است. خاك روی صورت آفتاب‌سوخته لاغرش نشسته است. وقتی از او می‌پرسیم چرا کوچ نمی‌کند، با دهان بی‌دندانش جواب می‌دهد: «این خانه را رها کنم، جای دیگری ندارم.» خانه که اسمش را نمی‌توان گذاشت. یك زمین لخت که دورش را با بلوك‌های بتنی پوشانده و حیاط ساخته‌اند. حیاطی که در ندارد و برای رفتن به داخل آن باید از روی دیوار کوتاه رد شد؛ دیواری که بخشی از آن خراب است و اگر کسی حواسش نباشد، سقوط حتمی است. اتاقك کوچك پنجره ندارد، تاریك است و بوی تند و گزنده‌ای از داخل خانه به مشام می‌رسد. چند پتوی پلنگی، زیراندازند و جز یك یخچال کوتاه برفکی و یك تلویزیون که برقش از همسایه تامین می‌شود، هیچ وسیله دیگری در اتاقك کوچك نیست. خانه محمد آب لوله‌کشی و برق ندارد و این نذر آب است که آب را به او می‌رساند.

بعد از خشکسالی، مریض شد

جلوی خانه افتاده است، یك قایق که با صورت افتاده روی خاك و مرده، درست شبیه به ماهی که روی خاك، در عشق آب، جان داده است. هاجر زن ۵۱ ساله، در آخرین خانه زندگی می‌کند و قایق مرده برای شوهرش است. او تعریف می‌کند: «شوهرم صیاد قابلی بود. هر روز یك قایق پر ماهی می‌گرفت.» از شوهرش که تعریف می‌کند، چشمان روشن قهوه‌ای‌اش روشن‌تر می‌شود و چین‌های دور لبش باز می‌شوند و خنده می‌نشیند روی لب‌های خشکش. هاجر از شوهرش می‌گوید که حالا درست مانند قایقش مریض شده و در جا افتاده است: «تالاب که خشك شد، شوهرم هم مریض شد. می‌دانی چند سال است که توی جا افتاده؟» غم دوباره می‌نشیند توی چشمان هاجر و لبخندش محو می‌شود، حالا پیرتر هم می‌شود. بشقاب نان خشك در دستانش را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این ناهار هر روز ماست.» پیرزن اما سریع می‌گوید با همه اینها شاکر است و امیدوار، شاکر به خاطر این که با وجود سختی زندگی، باز نانی برای خوردن دارد و امیدوار از این که رحمت خدا ببارد و دوباره دریاچه پرآب شود و دوباره خوشبختی مانند روزهای گذشته در خانه‌اش را بزند.

خانه استیجاری احسان با بقیه خانه‌ها فرق دارد. سقف خانه گنبدی شکل است. او تنها ۲۹ سال دارد و چند ماه قبل، تنها فرزندش که پنج ساله بود، به خاطر عفونت از دنیا رفت. احسان هم مانند مردهای دیگر بیکار است و گاهی برای کارگری به شهرستان‌های اطراف می‌رود. او می‌گوید: «گاهی پول اجاره ندارم. صاحبخانه تهدید می‌کند، ولی درنهایت باز چیزی نمی‌گوید.» آب لوله‌کشی خانه او قطع است و این به خاطر شیبی است که روستا در آن قرار گرفته است. حالا چند وقتی است که او هم مانند دیگر اهالی ده، آب مصرفی‌شان را از منبع پر می‌کنند. یارانه نفری ۴۵ هزار و ۵۰۰ تومانی تنها درآمد او و همسرش است. هرچند که کرایه خانه او خیلی بیشتر از ۹۱ هزار تومانی است که دریافت می‌کند. او باید هر ماه ۲۰۰ هزار تومان کرایه خانه بدهد. کرایه‌ای که پنج ماهی می‌شود، عقب افتاده است.

کیلویی ۵۰ هزار تومان

بوی بدی فضا را پر کرده است. ماهی‌ها مرده‌اند و روی سطح ترك خورده‌ای را که تا چند وقت قبل، پر از آب بود، پوشانده‌اند. اینجا بخشی از تالاب بین‌المللی هامون است که حالا خشك است. تا چشم کار می‌کند، از سمت سیل‌بند تا کوه خواجه که روزگاری آب به آنجا می‌رسید، زمین خالی است. جز یك گودال کوچك کم‌عمق، آب دیگری از دریاچه نمانده است. حالا به جای آب، ماهی مرده، مانده است. در کنار ماهی‌ها مرده، گونی‌های بزرگ سفید پر از ماهی قرار داده‌اند. در میان بوی بد، الماس و قدیر با گونی‌های پر از ماهی مرده، دیوار ساخته‌اند و زیر سایه آن پنهان شده‌اند. هر دو پیرند. از آنها می‌پرسم که وسط این بیابان، میان بوی بد ماهی‌ها چه کار می‌کنند؟ الماس جواب می‌دهد: «نگهبانی می‌دهیم.» آنها گونی‌های ماهی مرده را جمع کرده‌اند تا به کارخانه غذای دام بفروشند. حالا چند روزی است که در بیابان و در آفتاب داغ مانده‌اند تا زمانی که ماشین کارخانه آمد، بارشان را تحویل دهند و پولی گیرشان بیاید. هر گونی ماهی مرده، تنها ۲۰ هزار تومان ارزش دارد. دریاچه را دور می‌زنیم. در پای کوه خواجه، چادرهای یکدست مشکی‌رنگ عشایر در قلب دشت خاکی خودشان را نشان می‌دهند. خاك دشت، لب‌تشنه و ترك خورده است. امام‌غش صاحب یکی از سیاه‌چادرهایی است که با پشم بز ساخته شده. او می‌گوید که تا دو سال پیش، ۸۰ خانوار در این بخش از تالاب هامون ساکن بودند، حالا اما به خاطر خشکسالی، چادرنشینان هم تعدادشان کمتر شده و مهاجرت و یکجانشینی انتخاب‌شان شده است. جز چند چادر سیاهرنگ در فاصله‌های دور از هم، چادر دیگری دیده نمی‌شود. امام‌غش هم مانند بسیاری از چادرنشینان دیگر، دامدار است، اما کم‌آبی بر روی دام‌ها هم تاثیر گذاشته است. گوسفندها، لاغر و کوچك‌اند. حالا گوسفند داشتن هم برای او و عشایر دیگر، ثروت به حساب نمی‌آید. منبع‌های آب ماه‌نشان برای آنها تنه‌اراه حیات شده است.

یادداشت:
مهدی آیینی

دبیر گروه جامعه

نذر برای دیپلماسی خشکیده آب

قایق‌هایی که خاك می‌خورند، خانه‌هایی که درهایشان را گل گرفته‌اند، چشم‌های آسیب دیده از توفان شن و نفس‌هایی که به خس‌خس عادت دارند. محال ممکن است گذر شخصی به سیستان و بلوچستان بیفتد و با این صحنه‌های آزار دهنده چشم در چشم نشود.

سیستان از حیات خالی شده از وقتی تالاب به خاك نشست، زندگی هم اینجا در خاك غرق شد. این روزها در سیستان آنها که پایی داشته‌اند رفته‌اند، آنها هم که مانده‌اند یا پای رفتن ندارند یا سخت به دیارشان وابسته‌اند.

سیستان و بلوچستان دیگر آن دیار رستم دستان نیست، آن دیاری که در تاریخ از آن به عنوان انبار غله ایران یاد می‌شد. دیگر خبری از هامون سخاوتمند نیست؛ تالابی که تاقبل از خشکیدنش هرسال حدود ۱۵ هزار تن ماهی از آن صید می‌شد.

این روزها به دلیل سوءمدیریت و خشکسالی، همه در سیستان و بلوچستان از تب کوچ می‌گویند برای نمونه فقط در سال‌های ۹۰ تا ۹۱ بیش از ۳۵ هزار نفر از منطقه سیستان کوچ کرده‌اند و شرایط زندگی هر روز دشوارتر از گذشته می‌شود.

بحران کمبود آب محدود به سیستان و بلوچستان نمی‌شود. این روزها بیشتر استان‌های کشور با کم‌آبی دست و پنجه نرم می‌کنند، هرچند خیل آوارگان زیست‌محیطی خراسان جنوبی، کرمان و سیستان و بلوچستان از شرایط ناگوار این مناطق حکایت دارد، اما نمی‌توان هیچ استانی را در ایران یافت که خطر بی‌آبی تهدیدش نکند.

بحران آب جدی است. رد این خطر را در سخنرانی‌های مسؤولان نیز می‌توان جست، اما کمتر مدیری پیدا می‌شود که به این خطر باور داشته باشد، چراکه اگر غیر از این بود از سوءمدیریت‌ها باید کاسته می‌شد. برای نمونه رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست بارها هشدار داده هیچ بعید نیست تا چند سال آینده ساکنان جنوب البرز تا آب‌های جنوبی و شرق زاگرس و مرزهای شرقی کشور به خاطر بی‌آبی آواره شوند، افرادی که جمعیت‌شان حدود ۵۰ میلیون نفر برآورد می‌شود.

خطر خشکسالی امنیت کشور را تهدید می‌کند، اما راهکار مدیران به تجویز مسکن محدود شده است. در این میان سازمانی مانند هلال احمر نیز پای کار آمده و با ایجاد پویش نذر آب به سهم خود برای بهبود شرایط ساکنان مناطق بحرانی تلاش می‌کند. این تلاش ستودنی است، اما راهکار برون رفت از این مشکل به جریان انداختن دیپلماسی آب و بهبود مدیریت منابع آب است. تا وقتی ایران نتواند حقابه‌های خود را از کشورهای همسایه مانند افغانستان و ترکیه بگیرد خطر بحران آب جدی‌تر می‌شود به همین دلیل در کنار ایجاد پویش‌هایی مانند نذر آب باید برای جاری شدن دیپلماسی آب کشور نیز تلاش کرد.